

به نام خدا

آزمون مدادکاغذی فارسی ششم نیمسال اول

نام و نام خانوادگی:

آموزگار: رضا عزیزی

۱. بیت های زیر را به نثر ساده بنویسید:

برو از بهر او چشم دگر جوی

خرد را نیست تاب نور آن روی

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

بدو تاخت مانند آذرگشسب

چو رستم بدیدش، بر انگیخت اسب

چشم انتظار همت تو دین و میهن است

دریا قلی رکاب بزنی یاعلی بگو

۲. در کدامیک از گزینه های زیر تمام کلمات بیان شده هم خانواده نیستند:

الف) مشهد، شاهد، شهادت

ب) معبر، عابر، عبور

ج) علم، معلم، عامل

د) عاقل، معقول، عقیل

۳. در جملات زیر معنای کلمات مشخص شده را بنویسید:

الف) این همه خلق را که شما ببینید، بدین چندین بسیاری.....

ب) برای خوب فکر کردن باید درنگ کنیم.....

ج) ملک جام را زیر کوه گرفت تا مالامال شد.....

د) رستم با اژدها نبردی سهمگین کرد.....

۴. برای هر یک از کلمات زیر دو هم خانواده بنویسید:

الف) هلاک: و

ب) قصد: و

۵. در کلمات زیر «منادا» و «حرف ند» را مشخص نمایید.

الف) سعدیا

ب) ای خدا

۶. متن زیر را حداقل تا چهار سطر ادامه دهید.

امروز صبح قبل از طلوع خورشید با صدای مادرم از خواب بیدار شدم

۷. در متن زیر برخی از کلمات اشتباه نوشته شده اند آنها را پیدا کنید و شکل صحیح هر یک را بنویسید.

« دو دوست از بیابانی عبور می کردند؛ در میان راه بر سر موضوعی اختلاف پیدا کردند؛ یکی از آنها از سر خشم بر چهره ی دیگری سیلی زد. دوستی که سیلی خورده بود سخت آزرده شد و برای شکایت به پیش ملک رفت؛ ملک که طبق معمول به قسد شکار به سحر رفته بود برای رسیدگی به مشکل آنها بازگشت. شاه برای تنبیه دوستی که سیلی زده بود، به او گفت: «این جام را بگیر و به سمت فلان کوه برو؛ و آن را با آبی که فتره فتره از آن فرو می ریزد پر کن و به اینجا بیاور.»

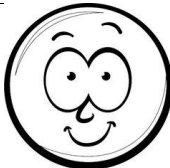
دوستی که سیلی زده بود چنان کرد و پس از پر کردن جام، راه بازگشت در پیش گرفت. در میان راه متوجه پهلوانی شد که از شدت تشنگی توانی برایش باقی نمانده بود؛ دلش سوخت و جام آب را به او داد؛ پهلوان بعد از نوشیدن آب اسبش را طیمار کرد و گفت: «از تو ممنونم آب قواریی بود؛ نام من رستم پسر زال است؛ در عوض آبی که به من داده ای چه خواسته ای داری؟» دوستی که سیلی زده بود تمام اتفاقات را بازگو کرد و از رستم خواست پیش ملک برای او طلب بخشش کند. از این رو سوار بر رخس شدند و به سمت کاخ ملک پیش رفتند. چون رسیدند ملک مرد را خسته دید و جام را تحمی یافت! و علت را جویا شد.

رستم گفت: «من رستم پسر زال هستم و این هم اسبم رخس است. آبی که مرد با ذحمت از چشمه پر کرده بود به یک باره سر کشیدم و اکنون از من می خاهم او را به خاطر من ببخشی؛ آیا چنین می نمایی؟»

ملک گفت: «با کمال میل». و پس از آن دو دوست سالیان دراز به رفاقتشان ادامه دادند.

۸. برای هریک از آرایه های «مبالغه» و «کنایه» یک مثال بیان نمایید:

خزوه سستی



موفق باشید؛ رضا عزیزی

